

**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020227**

مقرر: امیر حقیقی

**موضوع**:  /زکات در دین /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

# روایت منصور بن حازم

بحث در روایت منصور بن حازم بود. مضمون روایت آن بود که مقرض اگر زکات را پرداخت نمود، ذمّه مستقرض بری می‌گردد. بیان شد که از این روایت نمی‌توان جواز تبرّع را ثابت نمود. جهت روشن‌تر شدن بحث، در مورد برخی مسائل مبنائی موثر در مساله، توضیح بیشتری بیان می‌گردد.

## بیان توضیحی در مورد تاثیر نقل به معنی

**سؤال:** با توجه به آنکه در روایات نقل به معنی وجود دارد، در این روایت هم ممکن است نقل به معنی رخ داده باشد و مضمون روایت امر دیگری باشد و نتوان به روایت تمسّک نمود

**پاسخ:** ما در برخی مباحث بیان نموده‌ایم که نقل به معنی باعث می‌شود که نتوان اصل روایت را احراز نمود. به عنوان مثال در بحث استصحاب عدم ازلی، ما بیان کردیم که سالبه به انتفاء موضوع، عرفی نیست. و این باعث می‌شود که استصحاب عدم ازلی حجّت نباشد. و از طرف دیگر بیان کردیم که بین جمله قضیه سالبه و قضیه موجبه‌ای که معدولة المحمول است، از دید عرف تفاوتی وجود ندارد؛ در نتیجه از جهت اثباتی نمی‌توان تقاوت بین آن دو را احراز نمود.

گاهی در نقل به معنی دو متن وجود دارد که مفاد دو متن، عرفا واحد است، و لو به دقّت عقلی، واحد نباشد.

برخی به جناب آیت الله والد در استلال به امثال فاء و واو در روایات اشکال می‌کردند، از آن جهت که شاید امام علیه السلام از حرف واو استفاده نموده ولی راوی فاء ‌نقل کرده است یا برعکس. لذا نمی‌توان به فاء و واو و امثال ذلک استدلال نمود. ایشان در پاسخ می‌فرمودند که در دید عرف، مفاد فاء غیر از مفاد واو است. مجرّد آنکه فاء و واو از جهت نوشتاری و تعداد حروف شبیه به یکدیگرند، دلیل بر تبدیل آن‌دو به همدیگر نیست. بله گاهی واو به فاء تحریف می‌شود ولی بحث تحریف غیر از بحث نقل به معنی است.

گاهی در کلمات ویژگی‌هایی وجود دارد که از دید عرف، این ویژگی‌ها اهمیّت ندارد؛ چرا که عرف در نقل قضایا به این نکات ریز دقّت نمی‌کند. حتّی در برخی موارد ممکن است اگر خود عرف، دقّت کند، متوجّه تفاوت دو تعبیر بشود، ولی در محاورات متعارف عرفی، التفات به آن دقت‌ها و ظرائف وجود ندارد. در روایاتی که نقل به معنی جایز شمرده شده، تفاوتهای ریز و دقّت‌های ظریف هم وجود دارد، ولی عرف با تسامح، از آن می‌گذرد. در این موارد که عرف، ‌تفاوت را نادیده می‌گیرد نیز ممکن است نقل به معنی رخ دهد.

به عنوان مثال دو کلمه «زیبا» و «قشنگ»، هر دو به یک معنی است ولی لفظ زیبا رسمی‌تر است و لفظ قشنگ، عرفی‌تر. در این موارد ممکن است که اگر عرف هم دقّت کند، تفاوت را بفهمد ولی در استعمالات رایج به این تفاوت‌ها دقت نمی‌کند. در اینگونه موارد که مفاد عرفی دو کلام، یکی است، نقل به معنی رخ می‌دهد. در برخی موارد که مفاد عرفی دو کلام، واحد است، ممکن است بین دو کلام تفاوت‌هایی وجود داشته باشد که عرف حتّی با دقّت کردن هم متوجّه نشود، مثل استصحاب عدم ازلی. و در برخی موارد ممکن است که عرف با دقّت بین دو کلام تفاوت‌هایی ببیند. روایاتی که نقل به معنی در آن جایز شمرده شده است، از اموری است که با دقّت، تفاوتهایی بین دو مضمون یافت می‌شود. علی ایّ حال مهم آن است که عرف متعارف بین دو مفاد، تفاوتی نمی‌بیند.

**سؤال:** ممکن است بگوییم، دقّت نظر رواة و میزان ضابط بودن آنها نیز در بحث دخیل است.

**پاسخ:** ممکن است در برخی موارد، راوی اشتباه کند و نکته‌ و قیدی که در نظر عرف مهمّ است را مهمّ تلقّی نکند و آن قید را ذکر نکند. این احتمال که در هر خبری وجود دارد، ‌به وسیله ادله حجیّت خبر واحد نفی می‌گردد. در بسیاری از موارد، نسبت به اصل قضیّه اطمینان حاصل می‌شود. و احتمال عدم نقل آن دقّت‌ها و نکات و قیود به وسیله راوی، به وسیله ادله حجیّت خبر واحد، نفی می‌گردد.

## عدول از تعبیر رایج به تعبیر غیر رایج در روایت منصور بن حازم

«إن کان المقرض یؤدّی زکاته...»

اینکه در روایت ابتدا «کان» بیان شده و سپس کلمه مقرض آمده و بعد از آن به جای فعل ماضی، فعل مضارع ذکر شده است و قید «عنه» که مربوط به تبرّع است، بیان نشده، یک تعبیر عرفی رایج نیست. اینکه حضرت تعبیر رایج را تغییر دهد و به جای «إن أدّی المقرض زکاته عنه»، یک تعبیر غیر عرفی بیان کند، نشان می‌دهد که برداشت مشهور فقها از روایت صحیح نبوده است. البته فقها به این نکات دقّت داشته‌اند ولی از آن جهت که به فضای صدور روایات توجّه نداشته‌اند، روایت را به نحو دیگر معنی کرده‌اند. گاهی اوقات عدم توجه به فضای صدور باعث می‌شود که یک معنایی که به راحتی با توجه به فضای صدور از روایات استفاده می‌شود، مورد غفلت واقع شود و روایت به نحو دیگری معنا گردد.

## بیان یک معنای دیگر برای روایت منصور بن حازم

ممکن است گفته شود که کان و فعل مضارع، مجموعا معنای ماضی استمراری را افاده می‌کند. به این معنی که اگر مقرض، عادتا شخصی است که زکات دیونش را پرداخت می‌کند، بر مستقرض واجب نیست. یعنی «إن کان دأب المقرض، اداء زکات قرضه..»، نه به آن معنی که ما بیان نمودیم که در آینده زکات قرضش را خواهد داد. یعنی «ان کان المقرض یودی» به این معنی نیست که «اگر مقرض بعدا پس از اخذ دین، زکات آن را پرداخت می‌نماید» بلکه به این معنی است که «اگر عادت مقرض، بر پرداخت زکات دین است».

این معنا از جهتی با ظاهر روایت تناسب دارد چرا که در زبان عربی، کان به همراه فعل مضارع، افاده ماضی استمراری می‌دهد ولی از جهتی این معنا خلاف ظاهر است. چرا که در این روایت «یودّی زکاته» ظهور در زکات همین مال مقروض فعلی دارد. ولی طبق این تفسیر از روایت، «یودّی زکاته» به معنای زکات همه دیونش در زمان گذشته است، یعنی اگر عادت بر ادای زکات دیونش دارد، زکات بر مستقرض واجب نیست.

### رجوع معنای دوم به معنای اول

علی ایّ حال یک نوع تأویل باید مرتکب شویم. به نظر می‌رسد معنایی که ما بیان کردیم به ظهور روایت نزدیک‌تر است. البته حتّی همین معنا هم به همان معنایی که در جلسه قبل بیان شد، رجوع می‌کند. به این تقریر که شارع، دأب مقرض را حجّت بر ادای زکات قرار داده است. عادت، اماره شرعیّه بر پرداخت زکات است. این یک حکم ظاهری است. نتیجه آنکه اگر مقرض بر خلاف عادت، زکات را پرداخت نکرد،‌ مقترض باید پرداخت کند. مراد آن نیست که نفس عادت موضوعیّت دارد. این بسیار مستبعد است. بلکه عادت مقرض بر اداء زکات، طریق به تحقّق خارجی زکات در آینده است. نتیجه آنکه موضوع حکم واقعی برای برائت ذمه مستقرض، تحقّق خارجی زکات -و لو در آینده- است.

شرط عدم وجوب زکات بر مستقرض، آن است که مقرض زکات را اداء کند. زکات عین مستقرضه مراد نیست. بلکه مراد، زکات دینی است که مقرض، مالک فی الذمّه آن بوده است. بعد از آن که ملکیّت ذمّی به ملکیّت عینی تبدیل شد، زکات ملک ذمّی را پرداخت کند.

# بحث روایی به مناسبت شهادت امام صادق(ع)؛ سکونت حضرت در حیره

امام صادق (ع) مدتی از عمر مبارک خود را در حیرة ساکن بوده‌اند. اینکه سکونت حضرت در حیره چه مدت بوده، نیاز به یک تحقیق جدّی دارد. همچنین به چه دلیلی ایشان در این منطقه سکونت نموده‌اند نیز، نیازمند بررسی و تحقیق است

آقای باقر شریف قرشی در موسوعه سیره اهل بیت، در بخش زندگی امام صادق (ع) آورده‌اند که حضرت اختیارا در حیرة ساکن شدند. آقای پاکتچی در دایرة المعارف بزرگ اسلامی در رابطه با علّت سکونت حضرت، تعبیر به الزامات سیاسی نموده‌اند. اطلاعات ایشان در مورد حیرة کم است هر چند مقاله ایشان گسترده و دارای منابع زیادی است؛ ولی در مورد حیره منابع ایشان در آن مقاله اندک است. در حالی که اطلاعات گسترده‌تری در مورد حیره وجود دارد.

## منطقه جغرافیایی حیره

در معجم البلدان، حیرة را همان نجف دانسته است:

الحِيرَةُ: بالكسر ثم السكون، و راء: مدينة كانت على ثلاثة أميال من الكوفة على موضع يقال له النّجف زعموا أن بحر فارس كان يتّصل به[[1]](#footnote-1).

مراد از بحر فارس، همان خلیج فارس است. گویی خلیج فارس تا نجف بوده است و اینگونه تصور شده است.

نزدیک منطقه صافی صفا در نجف، بحر النجف وجود دارد. بحر النجف، قسمتی در نجف است که حدود ۵۰ متر پایین رفته است. گویا دریاچه‌ای بوده که خشک شده است. شاید مراد حموی در معجم البلدان،‌ همان بحر نجف بوده است.

قبر امیر المومنین در برخی روایات، بین الحیرة و النجف ذکر شده است. مراد از نجف در این روایات نیز ممکن است همان بحر النجف باشد. حاصل آنکه حیره نزدیک نجف است. البته نزدیک بودن حیره به کوفه گویا روشن است.

## روایت صفوان جمّال؛ سکونت حضرت در حیره در مرتبه دوم

روایتی وارد شده است که در ظاهر به نظر می‌رسد مربوط به همان سکونت حضرت در حیره است هر چند در این روایت نامی از حیره برده نشده است:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: حَمَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع الْحَمْلَةَ الثَّانِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ بِهَا فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى الْهَاشِمِيَّةِ مَدِينَةِ أَبِي جَعْفَرٍ أَخْرَجَ رِجْلَهُ مِنْ غَرْزِ الرِّجْلِ ثُمَّ نَزَلَ وَ دَعَا بِبَغْلَةٍ شَهْبَاءَ وَ لَبِسَ ثِيَابَ بِيضٍ وَ كُمَّةً بَيْضَاءَ. فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ لَقَد تَشَبَّهْتَ بِالْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): وَ أَنَّى تُبَعِّدُنِي مِنْ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ؟ فَقَالَ: لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَبْعَثَ إِلَى الْمَدِينَةِ مَنْ يَعْقِرُ نَخْلَهَا وَ يَسْبِي ذُرِّيَّتَهَا فَقَالَ وَ لِمَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ رُفِعَ إِلَيَّ أَنَّ مَوْلَاكَ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ يَدْعُو إِلَيْكَ وَ يَجْمَعُ لَكَ الْأَمْوَالَ، فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا كَانَ فَقَالَ لَسْتُ أَرْضَى مِنْكَ إِلَّا بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ الْهَدْيِ وَ الْمَشْيِ فَقَالَ أَ بِالْأَنْدَادِ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَأْمُرُنِي أَنْ أَحْلِفَ إِنَّه...»[[2]](#footnote-2).

### توضیح فقرات روایت

**«حمَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع الْحَمْلَةَ الثَّانِيَةَ إِلَى الْكُوفَةِ»**: ظاهرا دو بار حضرت به این منطقه منتقل شده‌اند. یکبار در زمان ابی العباس السفّاح و یکبار در زمان ابوجعفر المنصور.

**«و ابوجعفر المنصور بها»**: روایات مربوط به حیره سه دسته است. در برخی وارد شده است که «قدم علی ابی العباس» و در برخی وارد شده است که «قدم علی ابی‌جعفر المنصور» و در برخی توضیح داده نشده که در زمان کدام یک از حکّام بوده است.

#### مراد از شهر هاشمیه

**«الْهَاشِمِيَّةِ مَدِينَةِ أَبِي جَعْفَرٍ»**: به نظر می‌رسد که منطقه حیره در نزدیکی منطقه هاشمیه بوده است. مرکز حکومت سفّاح، حیره بوده است. او شروع به ساخت یک شهر حکومتی به نام هاشمیه می‌کند. سفاح از دنیا می‌رود در حالی که ساخت این شهر به پایان نرسیده بوده است. پس از او، منصور که در راس امور قرار می گیرد، یک شهر دیگر به نام هاشمیه تاسیس می‌کند. تعبیر به مدینة ابی جعفر در این روایت از این رو است. یعنی نه آن هاشمیّه اول؛ بلکه هاشمیه ابی جعفر.

این هاشمیه قبل از ساخت بغداد، محل حکومت بنی العبّاس بوده است. پس از تاسیس شهر بغداد، مرکز حکومت به بغداد انتقال پیدا می‌کند. سکونت حضرت در حیرة‌ ظاهرا در زمانی است که منصور در هاشمیه بوده است. از آن جهت که هاشمیه یک شهر حکومتی بوده است نه سکونتی، منصور به جهت آنکه حضرت را تحت نظر قرار دهد، حضرت را برای سکونت به حیره که بیشتر جنبه سکونتی داشته و نزدیک هاشمیه بوده است، منتقل می‌کنند. در برخی روایات وارد شده است که زمانی که حضرت در حیره بوده‌اند، گاهی منصور، حضرت را احضار می‌کرد و حضرت با مرکبی به سمت او می‌رفت. ظاهرا مسافت چندانی بین حیره و هاشمیه نبوده است.

صفوان جمال با بنی العباس مرتبط بوده است. داستان شترهای او با منصور هم معروف است. در این داستان هم صفوان، حضرت را به حیره منتقل می‌کند و ظاهرا این انتقال به دستور حکومت بوده است.

**«بِبَغْلَةٍ شَهْبَاءَ»**: بغله به معنی استر است و گویا حضرت یک استر ممتازی را طلب می‌کند.

لباس سفید، یک نوع ابراز تشخّص است، در مقابل بنی العبّاس که رنگ سیاه، نشانه آنها بوده است. در روایتی در کافی وارد شده است:

«أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بِالْحِيرَةِ فَأَتَاهُ رَسُولُ أَبِي جَعْفَرٍ الْخَلِيفَةِ يَدْعُوهُ فَدَعَا بِمِمْطَرٍ أَحَدُ وَجْهَيْهِ أَسْوَدُ وَ الْآخَرُ أَبْيَضُ فَلَبِسَهُ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَمَا إِنِّي أَلْبَسُهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ لِبَاسُ أَهْلِ النَّار»[[3]](#footnote-3).

یعنی حضرت یک لباس دو لایه انتخاب کرده اند که یک طرف آن سفید و طرف دیگر سیاه بوده است و حضرت به جهت تقیّه، طرف سیاه را نمایان نمود. در ابتدای امر، ورود حضرت به شهر حیره و ورود به منصور با لباس سفید بوده ولی در ادامه به جهت ملاحظاتی گاهی حضرت تقیه می‌‌نموده و لباس سیاه به تن می‌کرده است.

**«تشبّهت بالانبیاء»**: یعنی گویا تو به دنبال قدرت هستی. حضرت مسیر بحث را منحرف می‌نماید و می فرماید من حقیقتا فرزند انبیا هستم.

**«فَقَالَ: لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَبْعَثَ إِلَى الْمَدِينَةِ مَنْ يَعْقِرُ نَخْلَهَا وَ يَسْبِي ذُرِّيَّتَهَا»**: یعنی من تصمیم گرفته‌ام شخصی را به مدینه بفرستم که تمام درختهای آن را برکند و تمام اهالی مدینه را اسیر بگیرد.

**«أَنَّ مَوْلَاكَ الْمُعَلَّى بْنَ خُنَيْسٍ يَدْعُو إِلَيْكَ وَ يَجْمَعُ لَكَ الْأَمْوَالَ»**: از این تعبیر و از جمله قبل استفاده می‌شود که حضرت در مدینه نفوذ زیادی داشته به حدّی که گویی کل شهر تحت تسلّط حضرت بوده است.[[4]](#footnote-4)

## اظهار قبر امیر المؤمنین در زمان سکونت حضرت در حیره

در ایامی که حضرت در حیرة ساکن بوده‌اند، چند اتّفاق مهمّ رخ می‌دهد. یکی از این وقایع، اظهار قبر امیرالمؤمنین است. قبر حضرت تا زمان امام صادق ع از ترس خوارج و بنی امیه مخفی بوده است. روایات زیادی بر اظهار قبر، توسّط حضرت صادق (ع) دلالت دارد.

کافی ج۱، ص۴۵۶، رقم۶ و ج۴، ص۵۷۱، رقم۱.

کامل الزیارات، باب۹: تمامی روایات این باب مربوط به همین مساله است. الدلالة علی قبر امیر المومنین (ع)

فرحة الغری، ص۶۵-۷۲، و ص۱۰۰-۱۰۱.

شیخ مفید، بیان کرده است که در زمان ابی جعفر المنصور، قبر حضرت، اظهار شده است. در روایتی از کامل الزیارات وارد شده است که در زمان سفّاح همیشه حضرت به زیارت امیر المومنین می‌رفتند:

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّزَّازُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ الزَّيَّاتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنِّي لَمَّا كُنْتُ بِالْحِيرَةِ عِنْدَ أَبِي الْعَبَّاسِ كُنْتُ آتِي قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع لَيْلًا وَ هُوَ بِنَاحِيَةِ النَّجَفِ إِلَى جَانِبِ الْغَرِيِّ النُّعْمَانِ فَأُصَلِّي عِنْدَهُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَ أنْصَرِفُ قَبْلَ الْفَجْرِ»[[5]](#footnote-5).

## فضای حاکم بر حیره در زمان سکونت حضرت در این منطقه

وقتی حضرت وارد حیره می‌شوند، جمعیت کثیری برای زیارت حضرت می آیند. محمد بن معروف هلالی می‌گوید من تا سه روز موفق به زیارت حضرت نشدم و روز چهارم حضرت در مسیری مرا دید و در ادامه داستان مفصّلی نقل می‌کند که یک روایت مفصّلی است که در منابع مختلف نقل شده است. این روایت در اصول ستّ عشر، و همچنین در نوادر علی بن اسباط و برخی منابع دیگر ذکر شده است.

در زمان سفاح، در برهه‌ای از زمان، مردم از ملاقات با حضرت منع شده‌ بودند. داستان خیار فروش معروف که یک مساله شرعی داشت و می‌خواست خدمت حضرت برسد، مربوط به زمان سکونت حضرت در حیره است که در زمان ابی العبّاس، اتّفاق افتاده است. این داستان در خرائج و جرائح راوندی وارد شده است. در زمان سفّاح، ممانعت‌ها و سختگیری‌های شدید نسبت به امام صادق (ع) بوده است. در روایتی وارد شده است که حضرت به جهت حکم سفّاح به عید فطر، به جهت تقیّه افطار نمودند و فرمودند:

«سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ رَجُلٍ عَن‏ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ بِالْحِيرَةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الصِّيَامِ الْيَوْمَ فَقُلْتُ ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ صُمْتَ صُمْنَا وَ إِنْ أَفْطَرْتَ أَفْطَرْنَا فَقَالَ يَا غُلَامُ عَلَيَّ بِالْمَائِدَةِ فَأَكَلْتُ مَعَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ اللَّهِ أَنَّهُ يَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَكَانَ إِفْطَارِي يَوْماً وَ قَضَاؤُهُ أَيْسَرَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي وَ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ»[[6]](#footnote-6).

در زمان منصور، سختگیری‌ها بسیار بیشتر بوده است، به حدی که در برخی نقل‌ها وارد شده است که گویا برای همه مردم روشن بوده است که منصور، حضرت امام صادق (ع) و عبدالله بن حسن را به حیره منتقل کرده تا به قتل برساند ولی حضرت به وسیله برخی ادعیه و اوراد، کید او را باطل نمودند.

در خرائج و جرائح وارد شده است:

«رُوِيَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ دَعَانِي أَبُو جَعْفَرٍ الْخَلِيفَةُ وَ مَعِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ نَازِلٌ بِالْحِيرَةِ قَبْلَ أَنْ تُبْنَى بَغْدَادُ يُرِيدُ قَتْلَنَا لَا يَشُكُّ النَّاسُ فِيهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ دَعَوْتُ اللَّهَ بِكَلَامٍ ...‏»[[7]](#footnote-7)

در روایتی که در ابتدای بحث مطرح شد یک مشکلی وجود دارد و آن اینکه معلّی بن خنیس در زمان ابوالعباس سفاح به قتل رسید. ولی در این روایت وارد شده است که منصور در زمان خلافتش به حضرت عرض می‌کند که به من خبر رسیده است که معلّی بن خنیس برای تو اموالی جمع نموده است. این نقل نیاز به تامل و بررسی بیشتری دارد. در جلسه آینده در این مورد بحث را ادامه خواهیم داد.

## روایت دیگری در مورد حیره

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّسَّانِ قَالَ: كُنْتُ أَرْعَى جِمَالِي فِي طَرِيقِ الْخَوَرْنَقِ فَبَصُرْتُ بِقَوْمٍ قَادِمِينَ فَمِلْتُ إِلَى بَعْضِ مَنْ مَعَهُمْ فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ قُدِّمَ بِهِمَا عَلَى الْمَنْصُورِ قَالَ فَسَأَلْتُ عَنْهُمْ مِنْ بَعْدُ فَقِيلَ لِي إِنَّهُمْ نَزَلُوا بِالْحِيرَةِ فَبَكَّرْتُ لِأُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ فَدَخَلْتُ فَإِذَا قُدَّامَهُمْ سِلَالٌ فِيهَا رُطَبٌ قَدْ أُهْدِيَتْ إِلَيْهِمْ مِنَ الْكُوفَةِ فَكُشِفَتْ قُدَّامَهُمْ فَمَدَّ يَدَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع فَأَكَلَ وَ قَالَ لِي كُلْ ثُمَّ قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا تَرَى مَا أَحْسَنَ هَذَا الرُّطَبَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ع فَقَالَ لِي يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ فُضِّلْتُمْ عَلَى النَّاسِ فِي المَطْعَمِ بِثَلَاثٍ سَمَكِكُمْ هَذَا الْبُنَانِيِّ وَ عِنَبِكُمْ هَذَا الرَّازِقِيِّ وَ رُطَبِكُمْ هَذَا الْمُشَانِ.»[[8]](#footnote-8)

حیره به معنای عام هم اطلاق می‌شده است که شامل سرزمین‌ّهای اطراف آن هم می‌شود. از این جهت خورنق در این روایت جزء حیره شمرده شده است.

عبد الله بن حسن که در این روایت آمده است، همان پدر محمد، نفس زکیّه است که برای پسرش بیعت می‌گرفت.

**قدّم بهما**: یعنی به دستور حکومت حضرت را به حیره آورده‌اند.

**سلال:** جمع سلّه است به معنی سبدهای بزرگی که خرما در آن بوده است.

در جلسات آینده این بحث را دنبال می‌نماییم.

1. معجم البلدان، ج۲، ص۳۲۸. [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص446.](http://lib.eshia.ir/11005/6/445/الکوفة) [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص449.](http://lib.eshia.ir/11005/6/449/الخلیفة) [↑](#footnote-ref-3)
4. استاد در جلسات آینده از این مطلب برمی‌گردند و روایت را به نحو دیگری معنا می‌کنند. [↑](#footnote-ref-4)
5. [کامل الزیارات، ابن قولویه القمی، ج1، ص37.](http://lib.eshia.ir/86827/1/37/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص82.](http://lib.eshia.ir/11005/4/82/بالحیرة) [↑](#footnote-ref-6)
7. الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۶۳۵. [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص351، رقم۵.](http://lib.eshia.ir/11005/6/351/جمالی) [↑](#footnote-ref-8)